


|دو نهایشنامه|

شهادت یا یک کم آسایشی که داریم / فهرست

|عاشقش روزه و بیچ | محمدرضا خاکی | نهایشنامه‌های بیدگل: اروپایی (۵) | 

## | فهرست مطالب |

- تئاتر تادئوش رُوژِه ويچ يا ساختارشكنى رويای مدرنيته ..... ۹
- «شهادت يا يك كم آسایشی كه داریم» ..... ۲۵
- «فهرست» ..... ۸۹

## | تئاتر تادئوش روژه ویچ یا ساختارشکنی رویای مدرنیته |

شادمان ملتی که شاعرش را دارد،

زیرا در محنت و بلاها در سکوت نخواهد ماند.

شعری از چسلاو میلوش<sup>۱</sup>، تقدیم به تادئوش روژه ویچ، شاعر.

تادئوش روژه ویچ، پیش از هر چیز شاعر است، یعنی بنا به گفته‌ی میلوش، یک «چوپان هستی» است. بسیاری از شعرهای او در زمان حیات خودش رواج یافته و کلاسیک شده‌اند. او در اشعارش عملاً، به بیان دردهای هم‌نسلانش در تمدن اروپایی پرداخته است.

۱. Czesław Miłosz (۱۹۱۱-۲۰۰۴)؛ شاعر، مترجم و استاد دانشگاه لهستانی؛ برنده‌ی

جایزه‌ی نوبل ادبیات در سال ۱۹۸۰.

من دیده‌ام،  
انسانی را می‌کشند، همان سان که حیوانی را،  
من دیده‌ام،  
گاری‌های پُر از بدن انسان‌های تکه‌تکه شده‌ای را،  
من دیده‌ام،  
که رستگاری نخواهند یافت.

این شعر را در سال ۱۹۴۷ منتشر کرد. این شعر به بحران بیان حسی می‌پردازد. چگونه می‌توان بعد از فجایع اردوگاه مرگ «آشویتز» به شکلی قابل قبول شعر گفت.

جوانمردی و جنایت  
حقیقت و دروغ  
زیبایی و زشتی  
دلیری و ترس  
همه‌ی این‌ها چیزی جز کلماتی تهی و بی‌معنا نیستند.  
جوانمردی و جنایت وزنی یکسان یافته‌اند.  
(...)

در جستجوی یافتن معلم یا استادی هستم  
که حس شنوایی، بینایی و سخن گفتن را به من باز گرداند.  
که یکبار دیگر، از نو، چیزها و معنی‌ها را به من بیاموزد.  
که بتواند نور را از ظلمت جدا کند.<sup>۱</sup>

این شعر مشهور، ما را به قلب مسائلی می‌برد که باعث پیدایش تئاتر روژه

۱. ترجمه‌ی فرانسه این شعر و قطعه‌ی بعدی از M.Maslowski و J.Donguy است.

ویچ گردیده است. واقعیت نه تداوم دارد و نه منطقی است؛ نه حقیقت دارد و نه زیباست؛ حتی قابل اعتماد هم نیست. به‌عنوان تنها امکان، فقط می‌توان به برش‌هایی منقطع از آن رجوع کرد.

«احساس می‌کردم که برای من و برای بشریت، چیزی برای همیشه، به پایان رسیده است. چیزی که نه توانسته بود مذهب را برای من حفظ کند، نه علم را و نه هنر را...» من با تحقیر و بی‌ملاحظگی از سرچشمه‌ی زیبایی شناسی رو برگرداندم. می‌اندیشیدم که سرچشمه‌ی خلاقیت چیزی جز اخلاق نیست، اما هر دو چشمه خشک شده بودند، زیرا: «یک جنایتکار در این دو چشمه دست‌های خود را شسته بود». «... برای من خلاقیت شاعرانه باید در عمل نمود یابد؛ نه در نوشتن یا سرودن اشعار زیبا.»<sup>۱</sup>

عمل از طریق ادبیات و کلام، - آنگونه که میلویش می‌گوید - در «انقلاب خدعه‌آمیز عصر ما» نمودار می‌شود. بر اساس چنین باوری هر دو شاعر به یکدیگر می‌رسند. با این وجود، این دو شاعر آثاری کاملاً متفاوت دارند.

میلویش زبانی پُردقت و ادیبانه دارد، در حالیکه زبان روژه ویچ عیان‌کننده‌ی شیادی‌ها و دروغ‌گویی‌های خود زبان از طریق خلق تصاویری پر از کنایه و تمسخر است. بدین ترتیب او تصویر واقعیت را به تصویری ابسورد (عبث) بدل می‌کند، و این دقیقاً همان واقعیت (شاعر) است که حتی زایل شده و در پس تصویری بی‌معنا، همیشه و برخلاف معمول، در رویای یافتن یک «استاد» یا «معلم» است تا بتواند به کلمات و حرکات معنا ببخشد. در پس این نوشتار مضحکه‌آمیز، نویسنده‌ی اخلاق‌گرایی پنهان گردیده که در تلاش برای بیدار کردن وجدان زمانه‌ی خویش است؛ یا بیشتر از آن، در تلاش برای یافتن وجدان در نبود وجدان است!

۱. برگرفته از «به سرچشمه‌ها»، Do zrodel, Przygotowanie do wieczoru در: ۱۹۷۱، صص ۹-۱۹.

autorskiego «آماده کردن شبی برای نویسنده.» ورشو، ۱۹۷۱، صص ۹-۱۹.